

بنام خداوند یگانه

۱۴۰۲۵۲۹

۱۷۲۱ - نویسنده: ...
۵۶۲۴ - ...
۲۸ - ...
۹-۸۰۰-۶۱۸۰۰-۹-۸۷۶
عادی و زیست



مؤلف: فردین جوادى

سرشناسه	:	جوادى، فردین، ۱۳۷۱ -
عنوان و نام پدیدآور	:	فاگوزیست (زیست‌خوار) ویروس‌ها و باکتری‌ها / مولف فردین جوادى.
مشخصات نشر	:	قزوین: مهرگان دانش: ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	:	۸۲ ص.: مصور (رنگی): ۲۲×۲۹ س.م.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۸۱۳۰-۰۸-۶
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	زیست شناسی -- راهنمای آموزشی (متوسطه)
رده بندی کنگره	:	QH ۳۱۵ ج۸۵ ۸ ۱۳۹۵
رده بندی دیویی	:	۵۷۰/۷۶
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۱۹۷۷۱۵



آدرس: قزوین، چهارراه نادری، جنب داروخانه قانون، پلاک ۳۱۰، طبقه ۱، ۰۲۸-۳۳۲۲۹۵۸۸

فاگوزیست (زیست‌خوار) ویروس‌ها و باکتری‌ها

- مولف: فردین جوادى
- ناشر: مهرگان دانش
- طراح جلد: استاد على پاك‌نهاد
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۱۰/۰۰۰ تومان
- تلفن مراکز پخش و فروش: آریا کتاب - ۰۲۸۳۳۳۳۳۲۸۷ و ۰۲۸۳۳۳۴۸۹۳۰ و ۰۲۸۳۲۲۲۹۶۱۶
- لیتوگرافی و چاپ: عمران
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۳۰-۰۸-۶

نمی دانم ما انسان ها چه مرگمان شده است؟ وقتی یکی از هم نوعانمان پیشرفت می کند سریعاً برای پایین آوردنش نقشه می کشیم! چشم دیدن پیشرفت دیگری را نداریم.....جالب است که برای رسیدن به مقامی که هم نوعانمان دارند هیچ تلاشی نمی کنیم بلکه تمام سعی خود را صرف تخریب فرد مقابل می کنیم و پیش خود می گوئیم اگر من خودم هم به این مقام نرسیدم مهم نیست، فقط فلانی نرسد! و مثل همیشه ادعای انسانیت مان می شود.....چه بد روزگاریست.....این روزها انسانیت واژه ی غریبی است.....قلب هایمان سیاه شده است. یادمان باشد اگر کسی به جایگاه و مقامی رسیده است برای آن زحمت کشیده است، خلاقیت به خرج داده است، شب بیداری کشیده است، از تفریحات خود گذشته است... و از همه مهمتر! به خود و کارهای خود و توانایی های خود ایمان داشته است! موفقیت که سن و سال نمی شناسد! موفقیت یک ایمان قوی می خواهد و مقداری هم خلاقیت! کافیت تلاش را هم چاشنی آن کنید.

بگذارید یک خاطره ای برای تان تعریف کنم. می دانم که همگی شما از این خاطره لذت خواهید برد....

یادم می آید روز سه شنبه یک روز گرم تابستان از دانشگاه مستقیماً به میدان انقلاب رفتم. تا چشم کار می کرد در یک راسته ی میدان پر بود از کتاب فروش ها! از اولین کتابفروشی شروع کردم....

من: سلام خسته نباشید

کتابفروش: سلام مچکرم بفرمایید؟

من: جناب من قصد دارم کتابی چاپ کنم منتهی هزینه اولیه اون برای من دانشجو سنگینه! می خواستم بگم اگه امکانش باشه من این نوشته هام رو به صورت جزوه به تعداد حدود ۱۰۰۰۰ چاپ کنم و شما این جزوه رو بفروشید، هم شما سود می کنید و هم از این طریق هزینه چاپ کتاب من تامین میشه!

کتاب فروش با لبخند تمسخر آمیزی که بر لبهایش بود رو به من کرد و گفت:

پسر جون برو رد کارت! تا وقتی کتابهایی مثل صدای بووووووق! هستن بی میا، کار تو رو بخونه؟! عجب اعتماد به نفسی داری! بپایه اعتماد به نفس تو رو داشت الان لامبورگینی بود!

حرف های این کتابفروش به شدت مرا آزرده! آنقدر به من بر خورده بود که دوست داشتم سر کتابفروش فریاد بزنم! و یک دل سیر کتکش بزنم! اما بر خودم مسلط شدم و از کتابفروشی بدون هیچ حرفی خارج شدم.

رفتم به کتابفروشی دیگری و بازهم حرفهای های مشابهی را تحویلیم دادند...آمار دقیقش را نمی دانم اما فکر می کنم نزدیک به پنجاه کتابفروشی رفتم و موضوع و درخواست خودم را مطرح کردم و همگی بدون کیش دادن موضوع دست رد بر سینه ام زدند.

آخرین کتابفروشی که رفتم پس از پایان تحقیرهایش به او گفتم « اسم منو تو ذهنت داشته باش.....من فلانی ام! اسم کتابم قراره بشه فاگوزیست! اینو یادت باشه یه روزی میرسه که در به در دنبال کتابم میگردی!» خودم هم می دانستم این جمله خیلی سنگین است و صد البته از سر عصبانیت! به هر حال از کتابفروشی خارج شدم.

خیلی سرتان را درد نمی آورمیک هفته بعد از این موضوع وارد یک کتابفروشی شدم! فروشنده اش یک جوان قد بلند و خوش رویی بود! بعد از احوال پرسی درخواست خودم را مطرح کردم و به صورت غیرمنتظره ای درخواست مرا قبول کرد! و بعد از صحبت هایی که بین مان رد و بدل شد جمله ای به من گفت که هیچ وقت فراموش نمی کنم:

«هیچ کسی مادرزاد موفق به دنیا نیومده که... همه تلاش کردن و زحمت کشیدن... فلانی که الان می بینی تو فلان درس کتابش داره حکمرانی می کنه و پرفروشه، دقیقاً هم سن تو بود که جسارت کرد و کتاب توشت. خدا رو چه دیدی؟ شاید شما هم شدی یکی مثل فلانی! و باعث افتخار شهرمون شدی»

بعد از اینکه صحبت هایمان را انجام دادیم تعدادی جزوه برایش آوردم و هر دو سه روز یک بار تماس می گرفت که جزوه تمام شده است! و من از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدم! و با کلی ذوق و شوق برایش جزوه می بردم! بعد از یک مدت که رفتم حساب کتاب خودم را با او انجام دهم، تمام سود حاصل از فروش جزوات را به من داد و گفت «من سود نمی خوام تو ببر کتابت رو چاپ کن خدا هم خودش کمکت می کنه»

خلاصه اینکه کتاب را چاپ کردم و به لطف خداوند کریم تا به امروز فاگزویست یکی از پرفروش ترین کتابهای زیست شناسی کنکور کشور بوده است! راستی همین چند وقت پیش یک بنده خدایی تماس گرفته بود. کتابفروش بود و به شدت اصرار داشت که من او را می شناسم اما من خاطرم نبود! بالاخره خودش گفت! همان کسی بود که به او گفته بودم اسم مرا به خاطر داشته باش!..... بابت صحبت های آن روزش هم کلی عذرخواهی کرد. جمله ای که گفت این بود «فکر نمی کردم به حرفت برس!»

خاطره ام را با دو جمله به پایان می رسانم:

سعی کنید در زندگی تان به حرف های دیگران خیلی اهمیت ندهید! آنچه را که به آن ایمان قلبی دارید انجام دهید! به قول یک بزرگی «به کسانی که پشت سرتان برهنه می زنند بی اعتنا باشید، آنها به همان جا تعلق دارند؛ دقیقاً "پشت سرتان"»

اجازه ندهید افکار منفی و آلوده و مریض دیگران شما را سیدن به هدفی که در پیش گرفته اید باز داردا!

لازم می دانم از تمامی عزیزانی که مرا به نوعی در تالیف این کتاب یاری کردند تشکر ویژه کنم:

از پدر و مادر عزیزم که همواره مشوق من در این راه پر پیچ و خم بوده اند.

از مدیریت محترم انتشارات مهرگان دانش جناب آقای مهندس حامدی فریاد که با فراهم کردن شرایط و حمایت های خودشان از مجموعه فاگزویست، باعث شدند تا کتاب با کیفیت بهتری چاپ شود.

از تمامی همکارن زیست شناسی که از سرتاسر کشور با نظرات سازنده ی خودشان بنده را در تالیف یک اثر پربار و قوی یاری نمودند.

و در آخر تشکر ویژه دارم از دوست خوبم دکتر علی محمد نکونام که تشویق هایش همشه قوت قلبی برایم بوده است.

ارادتمند شما

فردین جوادى

بهار ۱۳۹۵

پایان